

کلیات نزد لاک و بارکلی

سید محمد حکاک*

(نویسنده مسئول)

زهرا اسماعیلی**

چکیده

کلیات در طول تاریخ فلسفه یکی از مهم‌ترین و بحث‌برانگیزترین مسایل بوده است. برخی تا اندازه‌ای به آن اهمیت داده و که آن را وجه تمایز انسان از حیوان دانسته اند و برخی دیگر آن را در حد یک نام تنزل داده‌اند. اهمیت این موضوع در ادوار مختلف تاریخ فلسفه متفاوت بوده، اما در دوره قرون وسطی بسیار بیش از سایر دوره‌ها به این موضوع اهمیت داده می‌شده است. لاک و پس از او، بارکلی که هر دو میراث‌دار فلسفه قرون وسطی نیز بودند، ناگزیر به این موضوع پرداخته و نظریات بدیعی را در این باب ارائه کرده‌اند. این مقاله به بحث درباره نظریات این دو فیلسوف اختصاص دارد. در ابتدا نظریه لاک و مشکلات آن و سپس آن نظریه بارکلی و نقاط قوت و ضعف آن بیان می‌شود و در ادامه، یک طریق میانه برای توصیف کلیات ارائه خواهد شد که جامع نظر هر دو فیلسوف و دربرگیرنده نقاط قوت هر دو خواهد بود.

واژگان کلیدی: کلیات، لاک، بارکلی، واقع‌گرایی، نام‌گرایی، تصورگرایی

*. دانشیار فلسفه دانشگاه بیز المللی امام خمینی(ره)، smhakagh@gmail.com

** دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه بیز المللی امام خمینی (ره)، z_esmaeli@yahoo.com

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۵/۲۵؛ تاریخ تایید: ۱۳۹۴/۱۱/۰۷]

مقدمه

در طول تاریخ فلسفه سه نوع نظر در باب کلیات مطرح شده است که ناشی از سه نوع نگرش مختلف بوده است. فیلسوفان متقدم همچون افلاطون و ارسطو از طریق تحقیق در ماهیت امور به بحث کلیات رسیدند و از این رو، به آن جنبه وجودی بخشیدند (واقع‌گرایان^۱)، برخی دیگر در مسیر شناخت فهم بشر به آن برخوردند و لذا بیشتر جنبه مفهومی به آن دادند (تصورگرایان^۲) و برخی دیگر همانند فیلسوفان تحلیلی از طریق وجود الفاظ عام به بحث کلیات پرداختند که از این طریق برخی همچون راسل به وجود کلیات قایل شدند و برخی دیگر کلیات را تنها به یک نام محدود کردند (نام‌گرایان^۳).

واقع‌گرایی

واقع‌گرایان معتقدند که کلیات در جهان خارج دارای ما به ازای خارجی هستند، اما نحوه وجودشان نزد فیلسوفان مختلف متفاوت است. افلاطون و ارسطو بزرگترین طرفداران این نوع نگرشند. واقع‌گرایی افلاطونی اعتقاد به وجود ارجح کلیات مفارق است، بدین معنا که اعیان مجردی جدا از افراد و مصادیق محسوس وجود دارند که افراد از آنها به‌هم می‌مانند. شوندر بر حسب این نظریه جزئی‌ها منسوب به یک کلی‌اند، روگرفت‌های آن و یا تقلیدی از آن محسوب می‌شوند (Cocchiarella, 2007:13).

در مقابل این واقع‌گرایی افراطی دیدگاه ارسطو قرار دارد. او نیز همانند افلاطون معتقد است که کلی‌ها در جهان خارج وجود دارند، اما نحوه وجودشان با آن چه افلاطون می‌گفت، متفاوت است. کلی هر چیزی در ضمن افراد آن وجود دارد، با گوئی که وجود جزئی بدون کلی و وجود کلی بدون جزئی ممکن نیست؛ یعنی به تعداد آنها کلی وجود دارد. این کلی در ذهن واحد است و در خارج، جزئی و کثیر. مفهوم کلی نیز از طریق تجرید یا تقشیر به دست آمده است. عقل پس از آن که شیء خارجی جزئی مورد ادراک حسی قرار گرفت و بعد از آن، به ادراک خیالی درآمد، امور مشترک را از صورت‌های جزئی خیالی تجرید می‌کند یا به عبارت دیگر، مشخصات فردی افراد را از امور مشترک موجود در آنها تقشیر می‌کند و مفهوم کلی را تحصیل می‌کند. این نوع نگرش که واقع‌گرایی معتدل^۴ نیز خوانده می‌شود، هم وجود خارجی مبنای کلیات و هم وجود ذهنی آن را می‌پذیرد. (Cocchiarella, 2007:11)

غیر واقع‌گرایی

هرچند در قرون وسطی چرخش چشمگیری در فلسفه ایجاد نشد، در باب کلیات بحث‌های فراوانی صورت گرفت و شالوده نظریات غیر واقع‌گرایی در این دوره ریخته شد. آبلارد را پدر تصورگرایی و اکام را پایاگذار ناواقع‌گرایی می‌دانند.

تصور گرایی

تصور‌گرایان وجود خارجی کلیات را رد می‌کنند و وجود آن‌ها را فقط ذهنی و حقیقت آن‌ها را تصویری دانند. بر طبق این نظریه، تصورات کلی، مفاهیم هستند و از این حیث در اشیاء یا واقعیات خارجی حضور ندارند. اصل اساسی تصور‌گرایی این است که واقعیت خارجی تنها به صورت جزئی موجود است و کلی فقط وجود ذهنی دارد. وجود ذهنی کلیات، وجود الفاظ کلی را نیز توجیه می‌کند. (Cocchiarella, 2007:11)

نام‌گرایی

ناه‌گرایان می‌کشند که کاربرد اسامی کلی را بدون توسل به کلی‌های واقعی یا تصورها توضیح دهند. بر طبق این نگرش، از آن‌جا که از آن‌جا که ها صرفاً لفظ هستند، در جهان خارج فقط جزئیات وجود دارند (Cocchiarella, 2007:10). نام‌گرایان بسته به این‌که به مبنای عینی برای کلی معتقد باشند یا نباشند، به دو گروه تقسیم می‌شوند. یک گروه نام‌گرایان افراطی هستند که نه وجود خارجی کلیات را می‌پذیرند و نه وجود ذهنی آن‌ها را؛ و اساساً هیچ مبنای عینی هم برای کلیات قائل نیستند. این گروه بر این باورند که نامیدن چیزهای بسیار به یک نام نتیجه یک حکم اختیاری و خودسرانه است، یعنی ما تمایل داریم که چنان اشیائی را چنین بخوانیم. این را نمی‌توان یگانه شکل ممکن ناه‌گرایی انگاشت، زیرا ناه‌گرایان ممکن است بر آن باشند که کاربرد اسم‌های عام با نحوی تابع قواعد معین است، اما قبول نکنند که این قواعد را باید برحسب کلی‌های واقعی یا اندیشه‌های عام توضیح داد (استیلند، ۴۹:۱۳۸۳).

لاک و کلیات

جان لاک، تجربی‌باور معروف انگلیسی، در چارچوب فلسفه مدرسی می‌اندیشید، اما تلاش‌های فراوانی در ردّ تصورات فطری و تحدید مبانی شناخت به تجربه انجام داد. به جرأت می‌توان گفت که تلاش او برای تبیین کلیات بر مبنای تجربی نافرجام مانده است. گواه ما بر این مدعا نیز آرای متفاوت مفسران او در این مورد است. برخی از مفسران او را تصور‌گرا دانستند (استیلند، ۴۸:۱۳۸۳)، گروهی او را ناه‌گرا خواندند (Klima, 2004, 4) و دست‌آورد او را واقف‌گرا دانستند (Urmson, 1982:30).

لاک اهم مواضع خود را در مورد کلیات در فصل سوم از کتاب سوم مهم‌ترین اثرش، یعنی تحقیق در فهم بشر و در خلال بحث زبان و بخشی دیگر را نیز در فصل چهارم و در خلال بحث از قواعد و اصول کلی مطرح می‌کند. مدخل لاک در بحث کلیات، زبان است؛ یعنی وجود کلمات کلی لاک را به این بحث کشانده است.

لاک - گراست و قابل به این است که هر آن چه در جهان خارج وجود دارد، جزئی است؛ اما بدیهی است که زبان حاوی کلمات کلی است. حال این کلمات کلی چرا وجود دارند و چگونه شکل بگیرند؟ لاک در فصل سوم از کتاب سوم به دنبال پاسخ این پرسش هاست. او برای چرایی وجود نام های کلی سه علت بیان کند. اول آن که جزئیات متمایز بسیار بیش از آن هستند که بتوان به هریک نامی مجزا نسبت داد. آن چه در جهان خارج وجود دارد، جزئی است اما، آیا می توان برای تک تک درخت ها، تمام ماهی ها و تمامی شن های روی کر، زمین نامی مجزا برگزید؟ (Locke, 1975:409).

دومین دلیل این است که هر گوینده ای با جزئیات مختلفی آشناست و هر یک از آن جزئیات نامی دارد که همه با نام تک تک آن ها آشنا نیستند. افراد نیاز دارند درباره آن جزئیات با دیگرانی که با آن جزئیات آشنا نیستند، سخن بگویند. در این صورت غرض اصلی از وجود زبان، یعنی ایجاد ارتباط در میان اینای بشر نقض می شود. سخن لاک در این خصوص این است که حتی عالی ترین فهم ها نمی تواند هر موجود جزئی را که حواس را متأثر می سازد، در خود جای دهد (Locke, 1975:409).

سومین دلیل این است که لازمه وجود علم این است که بتوان احکام کلی صادر کرد. بدون وجود الفاظ کلی احکام کلی و در نتیجه علم امکان ندارد. (Locke, 1975:408-409).

لاک با کمک این سه دلیل ثابت کند که گریزی از کلمات کلی وجود ندارد، اما مشکلی که در این مرحله با آن مواجه می شود، این است که او کلمات را علایم تصورات می داند؛ زیرا در این جا این سؤال مطرح می شود که کلمات کلی بر چه نوع تصوراتی دلالت دارند؟ و این تصورات چگونه حاصل می شوند؟ لاک در کتاب دوم تحقیق به تفصیل در باب تصورات سخن می گوید و این تصورات را حاصل عمل انتزاع ذهن می داند، بدین معنا که ذهن شرایط زمان و مکان و سایر تصورها را که به اشیای جزئی مربوط می شود، از تصورات جزئی جدا می کند و به این طریق، تصورات انتزاعی که حاصل حذف موارد افتراقی و حفظ موارد اشتراک است، حاصل می شود. تصور تعمیم می یابد و حاصل، علامت برای بیش از یک فرد جزئی است که این جزئیات به سبب مطابقت با آن تصور انتزاعی با یکدیگر مشابهت و سنخیت یابند. در واقع، کلمات کلی که علامت تصورات کلی هستند، نوعی شاخص و قالب را برای طبقه بندی جزئیات در اختیار ما قرار می دهند (لو ۲۳۹:۱۳۸۶).

با این تعریف که لاک برای کلمات کلی بیان کند، دیگر کلیت صفت اشیا نیست؛ چون اشیا همه جزئی هستند، بلکه کلیت صفت تصورات و کلمات است که ساخته ذهن بشرند و ذهن آن ها را برای استفاده خودش ساخته است. البته این نکته را هم نباید از ذهن دور داشت که هر تصور یا کلمه ای جزئی است و کلمات و تصورات کلی فقط در دلالت شان کلی هستند، یعنی یک تصور عام دال بر یک گونه از چیزهاست، مثل انسان؛ و لفظ عام نمودار تصور دال بر یک گونه است (کاپلستون، ۱۳۸۷:۱۲۱) از میان موجودات، موجودی که با تصور کلی مطابقت داشته باشد، مدلول آن واقع می شود. در واقع، تصور کلی به منزله شاخصی است که موجودات نسبت به آن سنجیده می شوند و هر موجودی که با آن شاخص مطابقت داشته باشد، در آن گروه قرار می گیرد و مدلول آن تصور واقع می شود. (Locke, 1975: 414)

مطابقتی که لاک مطرح می‌کند، موضع او را در باب کلیات شفاف تر می‌سازد: من دوست ندارم که در این جا گمان شود فراموشی ام که طبیعت در تولید اشیاء، بسیاری از آن‌ها را شبیه به هم می‌سازد، چه رسد به این که منکر ن باشم: زیرا چیزی واضح تر از این وجود ندارد، ب ویژه در نژادهای حیوانات و همه آن چیزهایی که از طریق تخم تکثیر شوند. اما به نظر من می‌توان گفت که دست‌بندی آن‌ها تحت نام‌ها که کار فاهمه است، از مشابهتی که در میان آن‌ها هست بهره‌م برد تا بدینوسبیله تصوراً عام انتزاعی را بسازد و آنها را در ذهن با نامهایی که به آنها ضمیمه شده به عنوان الگوها یا قالب‌ها تنظیم کند.» (Locke, 1975:415). لاک در ادامه بر این نکته تأکید می‌ورزد که این که می‌گوییم تصورات کلی مصنوع فاهمه هستند، نباید موجب شود که منکر یک حقیقت و ذات معین برای تصورات کلی شویم چراکه اگر وجود یک حقیقت و ذات معین را برای تصورات کلی نپذیریم، آن گاه افراد مختلف تصورات کلی متفاوتی خواهند داشت. البته ساختن ذهن بشر بودن موجب بروز تردید در مصداق‌های مختلف یک کلی می‌شود، مثل این که آیا جنین زودرس انسان است یا نه و آیا پنگوئن پرنده است یا نه اما این موضوع نباید موجب شود که وجود یک حقیقت و ذات معین را برای تصورات کلی منکر شویم (Locke, 1975:416).

با توجه به آن چه از قول لاک بیان شد، توان در خصوص موضع لاک در باب کلیات اعلام نظر کرد. با توجه به بیان خود و، منشاء پیدایی تصورات کلی، اخذ تشابهات از تصورات جزئی و وانهادن تمایزات آن‌هاست. این کار منجر به پیدایش تصویری شود که فاهمه به آن صفت کلی می‌دهد. این بیان متضمن این معناست که تشابهاتی وجود دارند که نه با صورت مجزا و جدا از تصورات جزئی، بلکه با شکل مضمر و پوشیده در درون جزئیات نه‌اند. چنین تعبیری از کلام لاک بسیار به رئالیسم ارسطویی می‌ماند، زیرا لاک با پذیرش وجود مشابهت میان موجودات به‌عنوان منشاء شکل‌گیری تصورات کلی، در واقع، وجود یک شالوده عینی را برای کلیات پذیرفته است.

ابهام موجود در تعریف تصورات تجربیدی، برخی مشکلات را متوجه لاک ساخته است. یکی از این ابهام‌ها در بیان مناقش‌آمیز اوست که اعتراضات فراوانی را در خصوص ماهیت تصورات کلی به دنبال داشته است. تصورات کلی جعل و اختراع ذهن است که دشواری بسیاری با آن همراه است و به‌سادگی آن‌گونه که ما آماده تصور کردن هستیم، خودشان را به ما عرضه نمی‌کنند. به عنوان مثال، آیا تشکیل یک تصور کلی از مثلث به زحمت و مهارت احتیاج ندارد؟ برای این که آن تصور نه باید حاد، الزاویه، نه قائم‌الزاویه، نه متساوی‌الاضلاع، نه متساوی‌الساقین و نه مختلف‌الاضلاع باشد، بلکه باید هم، این‌ها باشد و هیچ کدام نباشد. در نتیجه، این چیز معیوبی است که نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ تصویری که در آن، برخی اجزاء با تصورات ناسازگار و بسیار متفاوت گردآوری شد، اند.» (Locke, 1975:595).

نقد نظریه لاک

نظریه لاک در باب کلیات از آنجا که با انتقادات بسیاری روبه رو شد. یکی از اصلی‌ترین منتقدان لاک، فیلسوف تجرب‌گرای معروف جرج بارکلی است. از آنجا که تصورات کلی تجریدی با ویژگی‌های متضادی که لاک در کتاب چهارم به آن اشاره کرده با یک یا هر دو اصل بنیادی منطق مغایرت دارد: اصل عدم تناقض (که هیچ چیز نمی‌تواند در آن واحد هم واجد ویژگی معینی باشد و هم نباشد) و اصل طرد شق ثالث (هر چیز یا باید دارای ویژگی معینی باشد یا نباشد و حالت سومی برای آن قابل تصور نیست). از نظر بارکلی، تصویر ذهنی باید حتماً دارای خصوصیات معین باشد و حصول تصویری که رنگ، اندازه یا شکل مشخصی نداشته باشد ولو در عالم خیال، ممکن نیست. (Taylor, 1978: 112).

یک راه دفاع از لاک، کنار گذاشتن مثال مثلث است، این مثال بیان‌گر نظر لاک در باب کلیات نیست، همچنان که بسیاری از مفسران چنین کرده‌اند (Taylor, 1978: 112). هم‌چنین در بسیاری عبارات دیگر، موضع لاک در باب کلیات و فرآیند تجرید که منجر به شکل‌گیری تصورات کلی می‌شود، به تفصیل بیان شده است که می‌توان با توجه به آن‌ها از لاک در مقابل این اشکال دفاع کرد.

راه دیگر دفاع از لاک در برابر این اشکال این است که ما توجه به اظهارات او در فصل‌های دوم و سوم کتاب دوم تحقیق منظور لاک را این ندانیم که مثلی وجود دارد و دارای ویژگی‌های ناسازگار است؛ بلکه مثلی هست که برای من مهم نیست چه باشد، متساوی‌الاضلاع یا مختلف‌الاضلاع. حتی اگر تخیل را با داشتن یک تصویر ذهنی یکی بیم (که البته دامن، خیال وسیع‌تر است) تصاویر خیالی همواره مبهمند و طرح‌واره‌ای از عینیت خارجی ارائه می‌کنند. تصور مثلث نیز از آن جایی که یک بازنمود است، نیازی به این ندارد که طول اضلاعش مشخص باشد؛ چون داشتن طول مشخص ویژگی اشیاء است، نه تصورات. پس تصورات موجوداتی هستند که تعینات آن‌ها با تعینات موجودات عینی متفاوت است و نباید همان ویژگی‌هایی را که به موجودات عینی نسبت داده می‌شود، به تصورات نیز نسبت داد. بنابراین، تصور مثلث فقط ویژگی‌هایی را دارد که بیان‌گر مثلث بودن باشد و نه یک مثلث خاص. این راه‌حل با توجه به موضع خود لاک در باب تجرید بعید نیست (Lowe, 1995: 159).

راه دیگری نیز برای دفاع از لاک در برابر این اشکال وجود دارد. خود ادراک که فرآیند تجرید نیز زیرمجموعه آن است یک فرآیند گزینشی است: ما هنگام مشاهده یک شیء، به برخی ویژگی‌های آن توجه می‌کنیم، اما در مورد ویژگی‌های دیگر ممکن است نه توجه کنیم که دارای آن‌هاست و نه توجه کنیم که دارای آن‌ها نیست. پس دلیلی وجود ندارد که شکلی را بدون توجه به این که آیا اضلاع آن مساوی هستند یا نه، مثلث ندانیم؛ بنابراین، با توجه به میزان تمییزگری تصورات کلی تجریدی، با نظر من می‌تواند که عدم تعین (در حد قابل قبولی که از آن دفاع شد) ویژگی مناسبی برای آن‌ها باشد. (Lowe, 1995: 160) به علاوه، بارکلی و کسانی که مثال مثلث را مورد اشکال قرار دادند، گمان کرد اند

که مراد لاک صورت خیالی مثلث است و بر این اساس گفته اند یک صورت خیالی که جزئی است، ممکن نیست خصوصیات متعارض و ناهمگون داشته باشد؛ در حالی که مراد لاک صورت کلی عقلی مثلث است و چنین صورتی - در صورت وجود - درعین شمول بر هر سه ی مثلث های جزئی از هم ای خصوصیات فردی آن ها مجرد است.

بارکلی و کلیات

بارکلی دیگر تجربه‌باور انگلیسی نیز مانند لاک بحث کلیات را از طریق کلمات کلی آغاز می کند. او بر خلاف لاک که علت ایجاد خطا را وجود حقایق م دانست که از دسترس فهم بشر خارج است؛ خطا را ناشی از قوای نفسانی و ضعف آن ها نم دانست، بلکه در نظر او اشکالات پید آمده ناشی از خطا در روش با کار بردن آن هاست. به تعبیر خود او، ما خود گرد و غبار به پا می کنیم و بعد شکوه می کنیم که هیچ چیز نمی بینیم (بارکلی، ۱۳۷۵: ۴).

به همین منظور، بارکلی در صدد برمی آید تا تفحصی در اصول اول علم انسانی انجام دهد و با دقت در آن ها مشکلات اصلی فهم بشر را مرتفع سازد. او در جریان این قه به این نتیجه می رسد که بیشترین مشکلاتی که بشر در راه جست و جوی حقیقت داشته است، ناشی از سوء استعمال الفاظ بوده است. بشر چنین می اندیشیده است که هر لغتی که به کار برد، باید مابه ازایی در ذهن داشته باشد و هنگامی که الفاظی یافته است که چنین نبود، این قدرت را به ذهن نسبت می داده که می تواند مابه ازای مستقلی برای این الفاظ بسازد و از آن جا که این مفاهیم ساختگی نظیر وجود، وحدت، علیت و ... موضوع اصلی علمی همچون منطق و فلسفه هستند، بیشترین مشکلات دامن گیر حکما و فلاسفه شده است تا دانشمندان سایر = دین سان، بیشترین انحرافات نیز در این دانش ها رخ داده است (بارکلی، ۱۳۷۵: ۴).

بارکلی در اثر معروف خود رساله در اصول علم انسانی در موارد متعدد نظریه انتزاع لاک را عنوان کرده و انتقاداتی به آن وارد دانسته است. او در ابتدا سه نوع تصور را که با استفاده از عمل تزاع ساخته می شود، برمی شمرد: اول، جدا کردن تصور کیفیاتی که در یک شیء با هم جمعند، نظیر جدا کردن تصور رنگ از شیئی که دارای رنگ و بعد و حرکت است و هم طور جدا کردن تصور هر یک از دو کیفیت دیگر. دوم، جدا ساختن تصور بسیط مشترک، مثلاً بعد، از خصوصیات جزئی هر یک از افراد آن و ساختن تصور کلی بعد. سوم، ساختن تصور مرکب انتزاعی انسان، با جدا کردن انسان که مشترک میان افراد خود است از ویژگی های هر یک از افراد. (بارکلی، ۱۳۷۵: ۶-۵).

او فقط قسم پذیرد و به دو قسم دیگر (که ماهیتاً یک قسمند) اعتقاد ندارد و با صراحت می گوید که اگر دیگران دارای این ی شگفت انگیز انتزاع هستند، من نیستم؛ و من فقط توانم تصورات حاصل از اشیای جزئی را ترکیب و تحلیل کنم و تصورات مرکب و بسیط حاصل شده هم حتماً خصوصیات معینی دارند. در نظر او، حصول تصور کلی با وسیله انتزاع محال

است، همچنین جدا کردن تصور دو چیزی که جدا از یکدیگر وجود ندارد، نظیر بعد و حرکت (بارکلی، ۱۳۷۵:۷)

بارکلی در این بخش به دنبال ردّ انتزاع است، اما هیچ استدلالی اقامه نمی‌کند. او امکان وجود تصورات انتزاعی را محال می‌داند اما نه به طور منطقی، بلکه روان‌شناسانه؛ چون هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که تصویری انتزاعی از حیوان، یا حرکت متمایز از جسم متحرک داشته باشد پس بارکلی حق دارد که چنین تصورات انتزاعی را انکار کند (Bennet, 1991:36). البته شارحان او، برای ردّ این نوع انتزاع استدلال‌هایی ارائه کرده‌اند، ولی خود او استدلالی اقامه نکرده است (Taylor, 1978:112).

بارکلی، در ادامه، دلایلی را که معتقدان به تصورات انتزاعی (عمدتاً لاک) عنوان می‌کنند، به چالش می‌کشد. دلیلی که لاک برای اثبات عدم تصورات انتزاعی در نزد حیوانات آورده، عدم الفاظ و علائم کلی است که بارکلی آن را نمی‌پذیرد؛ زیرا او معتقد است که استعمال الفاظ کلی به منزله وجود تصورات کلی انتزاعی نیست. بلکه لفظ زمانی کلی می‌شود که علامت چندین تصور جزئی باشد که هر یک از آنها را بدون تفاوت به ذهن عرضه کند (بارکلی، ۱۳۷۵:۱۱-۱۰).

بارکلی همچنین به مثال مثلث لاک اشاره می‌کند و از آن مثال برای انکار مجدد انتزاع بهره می‌گیرد. او می‌گوید که اگر کسی بتواند چنین مثلی در ذهن داشته باشد، من با او بحثی ندارم؛ اما از خوانندگان خواهم در ذهن خویش مذاقه کنند که آیا واقعاً چنین تصویری دارند؟ (بارکلی، ۱۳۷۵:۱۳-۱۲).

انتقاد دیگری که بارکلی به این استدلال وارد می‌کند، این است که اگر تصورات کلی برای امری چون تفهیم و تفهم که برای مردمان عادی هم آسان و مأنوس است، ضرورت دارد پس نمی‌تواند تا این اندازه صعب‌الوصول باشد. اگر گفته شود که علت این که این تصورات برای انسان بالغ آسان و واضح است، استمرار در استعمال آن است، در چه مرحله‌ای از مراحل عمر این وسایل ضروری تکلم با دست می‌آید؟ با توجه به این که بزرگسالان در استعمال این معانی مشکلی ندارند، پس باید در سال‌های کودکی عمل مشکل تحویل معانی انتزاعی انجام شود، اما آیا انجام چنین عمل دشواری برای کودکان ممکن است (بارکلی، ۱۳۷۵:۱۴-۱۳).

شاید ایراداتی که بارکلی به تصورات انتزاعی لاک گرفته است، این معنا را به ذهن القا کند که تصورات کلی از دیدگاه بارکلی اصلاً وجود ندارند. خود او در پاسخ به این شبهه می‌گوید: «من تصورات کلی را به طور مطلق انکار نمی‌کنم، بلکه فقط تصورات کلی انتزاعی را رد می‌کنم. با نظر من تصور جزئی فقط وقتی که علامت تصورات جزئی دیگر مشابه خود قرار گیرد کلی می‌شود» (بارکلی، ۱۳۷۵:ص ۱۰) وی همچنین می‌گوید کلیت، تا آن جا که من فهمیدم، ام، در ذات یا مفهوم محصل و مطلق چیزی نیست بلکه در نسبتی است که میان چیزی و جزئیاتی که وی آن‌ها را نمودار سازد، قائم است و به این اعتبار اشیاء و اسماء و مفاهیمی که ذاتاً جزئی هستند، اعتباراً اخذ کلیت می‌کنند» (بارکلی، ۱۳۷۵:۱۳).

کلیات نزد لاک و بارکلی (General to Locke & Berkeley.)

بارکلی کلیت را به معنی مفهوم محصل و مطلق چه در شیء خارجی و چه در تصورات و چه در الفاظ و چه حتی در اشکال رد می‌کند و آن را به قراردادی منوط م‌ کند که ما به چیزی (لفظ، شکل، تصور یا شیء خارجی) نسبت دهیم. و با این قرارداد (اعتبار) است که اشیاء، الفاظ و تصوراتی که ذاتاً جزئی هستند، مفهوم کلی می‌یابند؛ و اما این قرارداد به جزئیاتی بستگی دارد که آن چیز مودار آن است. بدین معنا یک مثلث که بر روی کاغذ رسم شده است تا نماینده همه مثلث‌ها باشد و با استفاده از آن ثابت کنیم که زوایای داخلی مثلث ۱۸۰ درجه است، حتماً اضلاع و زوایایی با اندازه مشخص دارد، اما چون این ویژگی‌ها مورد توجه ما قرار نگرفته و فقط مثلث بودن آن لحاظ شده است، کلی می‌شود. خوشبختانه همه آنچه بارکلی در مورد کلیات بیان داشته است، هم پیوسته بوده و در مقدمه رساله در اصول علم انسانی آمده است. از این‌رو، آن قسم پراکندگی که در آرای لاک دیده می‌شود، در بارکلی وجود ندارد. در ادامه تفاسیری خواهد آمد که از نظریه بارکلی ارائه شده است.

تفصیل نظریه بارکلی

بارکلی از طریق لاک وارد مسأله انتزاع می‌شود و آن را به چالش می‌کشد. او صراحتاً اعلام می‌کند که انتزاع را قبول دارد، منتها برای آن حد و مرز قائل است. به شک صراحتی که او از آن دفاع می‌کند، با مبانی فلسفه هماهنگ است. در نظر بارکلی وجود ماده به عنوان چیزی که واجد کیفیات اولیه و فاقد کیفیات ثانویه باشد، نامعقول است و هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که به چیزهای ادراک نشده باور دارد. در واقع، انکار تصورات انتزاعی نیز گامی دیگر در جهت اثبات همین اصل فلسفه اوست. برپس از انکار ماده ممکن بود، معترضان به تصورات انتزاعی چنگ بزنند و بخواهند وجود ماده را از طریق انتزاع توجیه کنند. با این همه، او هوشیارانه به رد انتزاع همت می‌گمارد و فقط آن را در حدی پذیرد که بتواند با استفاده از آن وجود الفاظ کلی (یعنی همان دغدغه صلی لاک) را توجیه کند (urmsen,1982:23).

کلیت از نظر بارکلی نوعی نقش است نه یک ویژگی ذاتی. به همین دلیل، او به تصوراتی نیاز ندارد که ذاتاً عام باشند. بنابراین یک انتزاع ساده و مختصر برای دست یافتن به کلیت کافی است. انتزاع در فلسفه بارکلی توانایی توجه به یک کیفیت در میان انبوهی از کیفیات در دست نیافته در یک شیء جزئی است؛ اما این توجه منجر به شکل‌گیری هیچ تصور جدیدی نمی‌شود بلکه در همان تصور جزئی خاص، یک جنبه پررنگ‌تر از سایر جنبه‌ها لحاظ می‌شود. ما این ویژگی را از میان دریافت‌های حسی مان انتخاب می‌کنیم و از ویژگی‌هایی که همراه آن در ادراکات جزئی هستند، صرف نظر می‌کنیم و یک نام مثل سفیدی به آن نسبت می‌دهیم. به این ترتیب، ما اکنون یک معیار یا الگو داریم که ما را قادر می‌سازد تا هر چیزی را به‌عنوان سفید دست‌بندی کنیم و واژه سفید را در مورد آن کار ببریم. یک چیز سفید است و سفید خوانده می‌شود، اگر و فقط اگر مطابق الگو باشد. برای تعیین این الگو فرآیندهای مختلفی وجود دارد.

یک روش این است که یکی از تصورات مرکبی را که حاوی کیفیت مورد نظر است، در نظر بگیریم. کیفیت مورد نظر را انتخاب کنیم و باقی را به عنوان ویژگی های نامناسب کنار بگذاریم. ما در این گزارش یک تصور انتزاعی جدید با دست نمی آوریم، پس ذخیره تصورات ذهنی ما افزایش نمی یابد، بلکه برداشت از یکی از تصورات ذهنی مرکب موجود به گونه ای دیگر می شود. این تصور با عنوان الگوی است برای سفیدی که اشیای دیگر از طریق مقایسه با آن قضاوت شوند که آیا سفید هستند یا نه؟ این الگو اصطلاحاً الگوی مثال نمونه ای^۷ خوانده می شود. فرآیند اصلی در روش دیگر کنار گذاشتن ویژگی های نامربوط است، اما این کار با یک تمرکز ساده بر روی یک یا چند ویژگی از یک تصور مرکب و نادیده گرفتن بقیه انجام نمی شود، بلکه ویژگی هایی که ما بر روی آنها تمرکز می کنیم سازنده محتوای تام یک تصور مشخص است. مثلاً سفید خود به عنوان یک تصور مستقل، و نه تصویری از یک تکه گچ سفید یا یک لیوان شیر سفید یا هر چیز سفیدی وجود پیدا خواهد کرد. این الگو اصطلاحاً الگوی بازنمایی شماتیک^۸ نامیده می شود (Taylor, 1978:98-100).

بی شک بارکلی الگو^۹ اول، یعنی الگوی مثال نموی را باور داشته است، اما در مورد لاک بسیاری معتقدند که مدل دوم را پذیرفته است و برخی دیگر بر این باورند که نمی توان به راحتی قضاوت کرد که لاک در کدام دسته بندی قرار می د. برخی دیگر معتقدند که چون از دیدگاه لاک هیچ موجود کلی از هیچ نوعی وجود ندارد، پس لاک به الگوی مثال نمون ای قایل بوده است (Taylor, 1978:106).

الگوی بازنمایی شماتیک که تصور کلی را یک تصور مستقل داند، با ایراداتی مواجه است. ویتگنشتاین از جمله منتقدان این نظریه است. او در این باره گوید که اگر سؤال این است که چگونه یک کلمه را در مورد اشیای مختلف با کار می بریم، به سستی ه توان پاسخ داد که این کار را به دلیل تناسب آن اشیاء با تصویر ذهنی واحد انجام دهیم. مثال نقض برای این مورد کلمه «تصویر ذست. اگر آنرا در مورد تصویر ذهنی مطرح کنیم، برحسب نظر لاک، باید تصویر ذهنی دیگری برای آن تصویر ذهنی در نظر بگیریم و همین طور تا نهایت که به تسلسل می انجامد (Dancy, 1987:32).

آن چه در مورد انتزاع بیان شد، در مورد کیفیات کاربرد دارد، زیرا بارکلی در سایر موارد اصلاً انتزاع را نپذیرد. در مواردی که امکان جدا کردن یک ویژگی از سایر صفات و کیفیات وجود ندارد، مثل جدا کردن حرکت از متحرک یا بعد از جسم، انتزاع ممکن نیست. همچنین ساختن تصورات کلی انتزاعی مرکب از تصورات جزئی نیز که واجد مشترکات و فاقد مفترقات باشد (مثل تصور انسان) غیرممکن است.

بدین ترتیب معلوم شود که بارکلی به رغم این که نظریه تصورات انتزاعی لاک را با شدت رد می کند، به گونه ای از تصورات انتزاعی قائل است. این در حالی است که معلوم نیست که حتی آن نسخه از تصورات انتزاعی که بارکلی به آن حمله می کند، همان است، نسخه ای باشد که لاک آن را مطرح کرده است (Taylor, 1978:112).

جنبه دیگری که بارکلی در این بحث به آن توجه داشته جنبه زبانی کلیات است. بارکلی معنی داری کلمات را آن گونه که لاک به تصویر می کشد، پذیرد. از نظر او، یک تصور با توجه به کاربردش اند مدلولی برای یک لفظ جزئی باشد یا ممکن است مدلول یک لفظ عام قرار گیرد. از این رو، بارکلی دلیلی برای وجود تصوراتی که ذاتاً کلی هستند بیند. او به تمامی منکر این نظر است که تصور کلی خودی خود خصلتی غیر از تصور جزئی دارد. آن چه یک تصور را کلی می کند، فقط کاربردی است که ما در اندیشه به آن می دهیم. مثالی که او آورد، خطی است که در یک استدلال هندسی با کار می رود و نماینده تمام خط های دیگر است. این خط ؛ شک اندازه مشخصی دارد اما اندازه آن در کاربرد فعلی به هیچ وجه مورد نظر قرار نمی گیرد؛ بنابراین، در این کاربرد جنبه عمومی پیدا می کند. تصورات نیز چنین هستند تصور پیتز اگر به عنوان علامت خود پیتز در نظر گرفته شود، تصویری جزئی است؛ اما اگر همین تصور به عنوان نماینده تمام انسان ها لحاظ شود (همانند خط مفروض) در این صورت این تصور کلی می شود. همین تصور می تواند نماینده ویژگی های دیگری از قبیل بلند قامتی، مرد بودن یا بسیاری ویژگی های دیگری باشد که پیتز واجد آن هاست و این امر به کاربرد ما از این تصور بستگی دارد (Taylor, 1978, p.105) (استنیلند، ۱۳۸۳، ص ۶۴)

در واقع، نقطه افتراق اصلی لاک و بارکلی در همین نکته است، زیرا که لاک معتقد است که تصورات علایم طبیعی و نه قراردادی اشیای خارجی هستند و کلمات علایم قراردادی هستند که برای تصورات وضع شد. اند. بنابراین، کلمات عام به طور قراردادی برای تصورات ذاتاً کلی با کار می روند و کلیت کلمات کلی به خاطر استناد به چنین موجوداتی است. با این همه، بارکلی تصورات را علایم قراردادی اشیاء، و کلمات را نیز علائم قراردادی تصورات می داند (Warnock, 1953:69-70).

در نتیجه، بارکلی عمومیت کلمات و تصورات را برخلاف لاک شبیه به هم و هر دو را قراردادی و به دلیل نوع کاربرد آنها می داند. پس یک کلمه برای نامیدن یک «تصور فی نفسه کلی»، عام نمی شود، چون هیچ تصور فی نفسه عامی وجود ندارد. بنابراین، همان کارکرد قراردادی که قبلاً به تصورات نسبت داده شده بود، به کلمات نیز نسبت داده می شود. «کلمه نه با علامت بودن تصویری کلی، بلکه با علامت بودن چندین تصور جزئی، که هر یک به سویه با کلمه مزبور به ذهن ما آیند، عام می شود.» (بارکلی، ۱۳۷۵:۱۱)

درست یا غلط، بارکلی ایده تصورات انتزاعی لاک را با گوی ای در نظر گرفته است که به تصویری ذهنی از یک طبیعت ذاتاً نامتعین نیازمند است و بنابراین، آن را پوچ انگاشته است. حتی اگر درجاتی از عدم تعین ممکن باشد (آن چنان که در موجودات ذهنی و خیالی این چنین است)، باز هم در واقع مفهوم یک تصویر کا طور خالص سفید است و نه چیز دیگر، در واقع پوچ است و بارکلی در رد تصورات انتزاعی لاک با گونا ای که خودش آن را تفسیر کرده است، محق است (Urmson, 1982:31).

نقد نظریه بارکلی

هرچند نظریه بارکلی در باب کلیات، فاقد بسیاری از مشکلات نظریه لاک است، انتقاداتی نیز به آن وارد است، از جمله ابهامی که در نظریه او وجود دارد و اشکالات زیادی را به او وارد می‌سازد. او می‌گوید: تصور کلی، نمودار یا علامت کلیه تصوره‌های جزئی است که با وی از یک نوعند.» منظور بارکلی از عبارت نوع در این بند چیست؟ از کجا بدانیم چه چیزهایی متعلق به یک نوع هستند؟ آیا منشاء قرار گرفتن در یک نوع همان کیفیات مشترکی است که میان همه افراد یک نوع وجود دارد؟ اگر این گونه باشد، آیا بارکلی همان تصورات کلی لاک را مخفیانه از پیش فرض نکرده است؟ آیا بارکلی نیز گرفتار همان افزونگی و پیش داوری ذهنی نشده است که لاک را تحت تأثیر قرار داده بوده است؟ برخی از مفسران چنین شبهه‌ای را به بارکلی وارد نکرده‌اند؛ بدین معنا که از یک نوع بودن، متضمن نوعی نگاهداری کیفیات مشترک نیست؛ اما برخی دیگر این شبهه را به نظریه بارکلی وارد می‌دانند و هیچ‌یک از آن‌ها نتوانسته‌اند که پاسخی برای آن در آرای بارکلی بیابند. (Urmson, 1982, 31, Taylor, 1978, 112)

با توجه به مبانی فلسفه بارکلی، به نظر نمی‌رسد که بارکلی وجود ذات مشترک را بپذیرد اما پذیرش این موضوع خللی به نظریه ناه‌گرایی معتدل وارد نمی‌کند زیرا در این نظریه مشابهت پذیرفته می‌شود و این پذیرش به معنای تکرار وجه شبه در جزئیات مختلف است که ما آن‌ها را لحاظ، و نه جدا، می‌کنیم.

جمع بین دو نظریه نام‌گرایی و واقع‌گرایی

نظریه لاک بر حسب تفسیر غالب، از جمله تفسیر بارکلی، همان نظریه‌ی واقع‌گرایی ارسطویی است. بر اساس این نظریه، تصور کلی از انتزاع مشترکات افراد از اختلافات آن‌ها حاصل می‌شود. مثلاً عقل چیزی را که بین افراد انسان مشترک است، از امور مختص به هر یک از آن‌ها تجرید می‌کند و مفهوم کلی انسان را می‌سازد. این مفهوم یک مفهوم کلی محصل و مثبت است، بدین معنی که واقعاً کلی است و کلیت در آن موجود است. البته این مفهوم در خارج جزئی و کثیر و منتشر است، هرچند که در ذهن کلی و واحد است. همچنین بر اساس نظریه‌ی واقع‌گرایی جای تصور کلی ساحت عقل آدمی است: ساحتی برتر از خیال که جایگاه تصورات جزئی است.

اما نظریه‌ی بارکلی نظریه‌ی نام‌گرایی است. تصور کلی بر پای‌ی این نظریه حاصل انتزاع بدان معنی که لاک می‌گوید، نیست؛ بلکه حاصل لحاظ کردن یک امر و قطع نظر از سایر امور مقارن با آن است در یک تصور. مثلاً ما می‌توانیم از یک مثلث فقط مثلث بودن آنرا لحاظ کنیم و از همه‌ی امور مربوط به خود آن مثلث جزئی صرف نظر نماییم. بدیهی است مثلث بودن لحاظ شده در همه‌ی مثلث‌های دیگر هم موجود است. به عبارت دیگر، همه‌ی مثلث‌های جزئی در صرف مثلث بودن (سه ضلع داشتن) به مثلث جزئی مشابهت دارند. بنابراین، هر حکمی که بر مثلث جزئی مفروض بار شود، بر همه‌ی آن مثلث‌ها هم بار می‌شود. این عمل لحاظ کردن و صرف نظر کردن در همان ساحت خیال آدمی صورت

کلیات نزد لاک و بارکلی
(General to Locke & Berkeley.)

می‌گیرد، حتی اگر توسط عقل باشد، و نه توسط قوه‌ی متخیله. بر این اساس، تصور کلی یک تصور مثبت و حاصل بامحتوای واقعاً کلی نیست، بلکه همان تصور جزئی است که یک امر در آن لحاظ شده و از امور دیگر صرف نظر گردیده است.

بر اساس هر دو نظریه واقعاً چیزی به نام کلیت که دربرگیرنده‌ی افراد جزئی باشد، وجود دارد و بر همین مبنا، می‌توان برای هر دسته از افراد جزئی کثیر احکامی واحد داشت و مثلاً گفت: «هر مثلی...» یا «هر انسانی...» یا «هر جسمی...» چنانکه آشکار است، بین این دو نظریه دو تفاوت وجود دارد: یکی معرفت شناختی و دیگری وجود شناختی. واقعاً گرایان می‌گویند مفهوم کلی، با انتزاع ما با الاشتراک افراد از مابداً اختلاف آن‌ها حاصل می‌شود و ناگرایان می‌گویند با لحاظ کردن مابداً الاشتراک افراد و قطع نظر از مابداً اختلاف آن‌ها. حال، سؤال این است که آیا این تفاوت تفاوتی جدی است؟ یا این امر را باید تفاوت دانست؟ به نظر ما پاسخ منفی است. به بیان دیگر، از لحاظ معرفتی بین کلی مود نظر واقعاً گرایان و کلی مورد قبول ناگرایان فرقی نیست. هر دو می‌پذیرند که الفاظ عام دال بر مفاهیمی اند در ذهن، و آن مفاهیم نیز به افرادی اشاره دارند در بیرون از ذهن، و اصرار ناگرایان بر این است که آن چه در خارج است مشابهت بین افراد است، نه تکرار امری واحد در آن‌ها، بلکه اصرار ناگرایان بر این است که آن چه در خارج است مشابهت و تکرار فرقی نیست و به تعبیر تر، مشابهت همان تکرار است. به این ترتیب، اشکال مشهوری هم که واقعاً گرایان بر ناگرایان وارد می‌کنند، دفع شود. آن اشکال این است که با انکار کلیات، قوانین علمی و فلسفی که همه‌کس می‌اند، منتفی می‌شوند، قوانینی همچون هر فلز هادی الکتریسیته است، «هر عدد زوجی بر دو قابل تقسیم است» و هر ممکنی نیازمند علت است؛ زیرا ناگرایان منکر کلیتی نیستند که اساس قوانین کلی است و قوانین بر آن‌ها بار می‌شوند، بلکه فقط تفسیرشان از کلیت با تفسیر واقعاً گرایان متفاوت است.

اما تفاوت دوم تفاوتی وجودی است: به عقیده‌ی ناگرایان جای مفهوم کلی در عقل است و بنابراین، مفهوم کلی مفهومی است مستقل از مفهوم جزئی و دارای یک محتوای محصل مثبت. با این همه، به نظر ناگرایان، محل مفهوم کلی همان محلی است که مفاهیم جزئی نیز در آن جا هستند، یعنی وعای خیال، و در نتیجه، مفهوم کلی یک مفهوم مستقل از مفهوم جزئی و دارای یک محتوای محصل اثباتی نیست، بلکه همان مفهوم جزئی است که خصوصیاتش از آن سلب شده است، یا به عبارت بهتر، از خصوصیاتش صرف نظر شده است. حاصل آن که کلی، از یک لحاظ یک مفهوم سلبی است.

این تفاوت، البته، تفاوتی واقعی و جدی است. حال، حق با کدام گروه است؟ به نظر ما حق با ناگرایان است و واقعاً گرایان دلیلی بر مدعای خود ندارند. ما در ساحت خیال خود، صور جزئی را تجزیه و ترکیب می‌کنیم و مثلاً اجزای مفهوم اسب را جدا جدا تصور می‌کنیم یا تصور اسب را با تصور بال جمع می‌کنیم و تصور اسب بالدار را می‌سازیم؛ و به همین نحو، هرچه در مفهوم اسب وجود دارد برمیگیریم و فقط اسب بودن آن را در نظر می‌گیریم. از آن جا که این مفهوم در همه‌ی اسب‌های دیگر هم هست، در عین جزئی بودن، کلی هم خواهد بود. چون نماینده و نمونه‌ی همه‌ی آن‌هاست. عمل انتزاع مفهوم اسب یا لحاظ نکردن

خصوصیات هر فرد اسب و عطف نظر به اسب بودن آن، حتی اگر توسط عقل هم صورت گیرد، باز دلیل آن شود که جای مفهوم اسب در ساحتی جدا از ساحت خیال، یعنی ساحت عقل باشد. به علاوه، از نظر واقعاً کلی طبیعی در خارج در ضمن افراد به نحو جزئی و کثیر و منتشر وجود دارد. حال، سؤال این است که ما وقتی که از یک فرد جزئی خارجی انسان که مجموعاً ای از انسانیت و عوارض شخصی نظیر قد و شکل و رنگ و ... است، انسانیت وی را جدا می‌کنیم، این انسانیت جدا شده چگونه به کلی تبدیل شود حال آن که در فرد جزئی خارجی همه چیز جزئی است، حتی انسان بودن آن یا انسان موجود در آن. به عبارت روشن‌تر، در سقراط _ به منزله یک فرد از انسان _ هم قد و شکل و رنگ جزئی و معین هست و هم یک انسان جزئی (چون کلی در خارج به صورت جزئی وجود دارد). حال، چگونه این انسان جزئی موجود در شخص سقراط، با انتزاع کلی شود؟ قطعاً این انسان در ذهن هم جزئی است، منتها چون همین انسان _ به تکرار یا به مشابهت فرقی نمی‌کند _ در افلاطون و ارسطو و سایر افراد انسانی هم هست، در دلالت قهراً کلی _ شود و این همان سخن بارکی است. نتیجه آن که ما مفاهیمی داریم که در ذهن واحد و در خارج کثیر و مکرر و در دلالت کاند و این که با انتزاع یا لحاظ کردن حاصل شده باشند، فرقی کند (واقع امر یکی است، تعبیر هرچه باشد) و جای این مفاهیم همان ساحت خیال است. یا حداقل دلیلی بر آن که جاء آن ها ساحت عقل باشد، در دست نداریم و این که این مفاهیم مثبت یا منفی و به بیان دیگر، به ایجابی یا سلبی باشند، اساساً در این جا مسأله نیست.

آن چه تا این جا گفته شد، در واقع جمع و تعدیلی است بین دو نظریه واقه گرای و نا- گرای؛ و می‌توان آن را یک نظریه رئالیستی نومیالیستی درباره کلیات نامید. بر اساس این نظریه، کلیات در همان ساحت خیال جای دارند و به فرض ساحتی به نام عقل در وجود آدمی نیازی نیست و بدیهی است که این سخن به معنی انکار قوه ای به نام عقل نیز نیست. عقل وجود دارد، اما کار آن همان تفکر است: مرتب کردن معلومات برای کشف مجهول. اگر هم ساختن کلیات را از طریق لحاظ کردن امر مشترک بین افراد و صرف نظر کردن از ویژگی های افراد _ نه از طریق انتزاع _ کار عقل بدانیم و نه کار متخیله، باز کلیت و کلیات در همان ساحت خیال جای دارند، نه ساحت عقل. به بیان دیگر، چیزی به نام عقولات وجود ندارند؛ هر چه هست، همان جزئیات است که از ویژگی های آن ها صرف نظر می‌شود و اگر هم اسم این صرف نظر کردن را انتزاع بگذاریم، تفاوتی ندارد. حاصل آن که عقل، دیگر قوه تفکر و قوه سازنده مفاهیم کلی نیست _ چون مفهوم کلی به منزله مفهومی مستقل از مفاهیم جزئی وجود ندارد بلکه صرفاً همان قوه مفکره است و بس. (حکاک، ۱۳۹۰: ۱۰۵-۱۰۰).

جمع بندی و نتیجه گیری

نظریه انتزاع، ویژگی بازنمایی تصورات و وجود الفاظ کلی و دلالت هر لفظ بر تصویری خاص، لاک را این نتیجه رساند که تصوراتی وجود دارند که از طریق اخذ تشابهات و مشترکات از جزئیات ساخته

می‌شوند و بنابراین، قابل اطلاق بر جزئیات متعدّدند. به همین دلیل این تصورات کلی هستند و الفاظ کلی نیز برای نشان دادن آن‌ها وضع شده‌اند. با توجه به آن چه گفته شد، این نظر مطابقت بسیاری با واقع‌گرایی ارسطویی دارد تا نا واقع‌گرایی و تصورگرایی که رخی به لاک نسبت داده‌اند؛ اما با توجه به انتقاداتی که به این نظریه وارد شد، بارکلی نظر دیگری دارد، بدین قرار که تصورات صرفاً علایم اشیاء هستند و از این رو، وجود لفظ کلی به وجود تصور کلی نیازی ندارد. بنابراین آن چه نماینده یک لفظ کلی است، یک تصور جزئی است که مقام همه جزئیات شبیه به خود است و بر تمامی آن جزئیات طور یکسان دلالت دارد. از این جهت، بارکلی به شک یک نا‌گرای معتدل است؛ اما می‌توان بین این دو نظریه جمع کرد و نظر جدیدی ارائه کرد که کاستی‌های هر کدام را نداشته باشد.

مفاهیمی وجود دارند که در ذهن واحد و در خارج کثیر و مکرر و در دلالت کلی‌اند و فرقی ندارد که با انتزاع یا با لحاظ کردن حاصل شده باشند. این تصورات جزئی‌اند و بنابراین، محل آن‌ها همان ساحت خیال است یا حداقل دلیلی بر این امر نداریم که محل شان ساحت عقل باشد.

پی‌نوشت‌ها

1. realists
2. conceptualists
3. nominalists
4. -Moderate realism
5. Exaggerated nominalism
6. An Essay Concerning Human Understanding
7. Paradigm instance model
8. Diagrammatic representation model
9. redu

فهرست منابع

- استنیلند، هیلاری (۱۳۸۳) *کلی‌ها*، نجف دریابندری، تهران، نشر کارنامه.
- بارکلی، جرج (۱۳۷۵)، *رساله در اصول علم انسانی و سه گفت و شنود*، منوچهر بزرگمهر، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- حکاک، سید محمد (۱۳۹۰) *فلسفه تجربی انگلستان*، تهران، سمت.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۷) *تاریخ فلسفه ج ۵*، امیر جلال‌الدین اعلم، تهران، سروش.
- لو، ای.جی. (۱۳۸۶) *راهنمای کتاب جستار در باب فاهمه بشری*، ابوالفضل حقیری، تهران، حکمت.

- Bennet, Jonathan (1991) *Locke Berkeley Hume (Central Themes)*, Oxford, Clarendon Press.
- Cocchiarella, Nino B. (2007) *Formal ontology and conceptual Realism*, Netherland, Springer.
- Dancy, Jonathan (1987) *Berkeley: An Introduction*, Oxford, B. Blackwell.
- Locke, John (1991) *An Essay Concerning Human Understanding*, Peter H. Nidditch, Oxford, Oxford.
- Lowe, e.j. (2005) *Locke*, New York, Routledge.
- Taylor, C. C. W. (1978) "Berkeley's Theory of Abstract Ideas", *PHILOSOPHICAL QUARTERLY*, vol.28, No.111, 97-115.
- Urmson, J.O. (1982) *Berkeley*, Oxford, Clarendon Press.
- Warnock, G. J. (1953) *Berkeley*, Oxford, Penguin Books.